



نسیم بصیرت

گاهنامه فرهنگی، سیاسی، مذهبی - نشریه بسیج دانشجویی مرکز آموزش عالی شهید مطهری
خوی - آبان ماه ۱۳۹۵ - شماره ۰۴ - ویژه نامه وفات حضرت رقیه (ع)



هیچ وقت نباید امت اسلامی و جامعه اسلامی ماجرای عاشورا را به عنوان یک درس، به عنوان یک عبرت، به عنوان یک پرچم هدایت، از نظر دور بدارد. قطعا اسلام زنده ی به عاشورا و به حسین بن علی (ع) است.

تاریخ وقایع مهم

محرم و صفر ۶۱
هجری

بیانات رهبری درباره

واقعه کربلا

(۱۳۹۱/۰۹/۰۱)

- | | |
|---------|--|
| ۲ محرم | رسیدن کاروان امام به کربلا |
| ۳ محرم | رسیدن سپاه عمر به کربلا |
| ۴ محرم | صدور فتوای شریح قاضی ملعون |
| ۷ محرم | دستور منع دسترسی به آب |
| ۹ محرم | مناصرت فیمه ها توسط یزیدیان ملعون |
| ۱۰ محرم | واقعه اندوهناک کربلا و شهادت امام حسین (ع) و یارانش |
| ۱۱ محرم | خروج کاروان اسرا از کربلا به سمت کوفه |
| ۱۲ محرم | ورود کاروان اسرا به کوفه و دفن شهرا توسط امام سجاد |
| ۱۵ محرم | خروج کاروان اسرا از کوفه به سمت شام |
| ۱ صفر | ورود کاروان اسرا به شام |
| ۲ صفر | ورود اسرا به مجلس یزید ملعون |
| ۵ صفر | وفات حضرت رقیه (ع) و خروج کاروان اسرا از شام به سمت کربلا |
| ۲۰ صفر | رسیدن کاروان اسرا به کربلا و ملحق شدن سرشریف امام (ع) به بدن مطهر و ورود جابر بن عبدالله انصاری به کربلا |

شهادت غم انگیز حضرت فاطمه صغری

شهادت غم انگیز حضرت فاطمه صغری و یا رقیه علیها سلام، دختر امام حسین (ع) چنین است:

عصر روز سه شنبه در خرابه در کنار حضرت زینب (س) نشسته بود. جمعی از کودکان شامی را دید که در رفت و آمد هستند.

پرسید: عمه جان! اینان کجا می روند؟ حضرت زینب (س) فرمود: عزیزم این ها به خانه هایشان می روند. پرسید: عمه! مگر ما خانه نداریم؟ فرمودند: چرا عزیزم، خانه ما در مدینه است. تا نام مدینه را شنید، خاطرات زیبایی همراهی با پدر در ذهن او آمد.

بلافاصله پرسید: عمه! پدرم کجاست؟ فرمود: به سفر رفته. طفل دیگر سخن نگفت، به گوشه خرابه رفته زانوی غم بغل گرفت و با غم و اندوه به خواب رفت. پاسی از شب گذشت. ظاهراً در عالم رؤیا پدر را دید. سراسیمه از خواب بیدار شد، مجدداً سراغ پدر را از عمه گرفت و بهانه جویی نمود، به گونه ای که با صدای ناله و گریه او تمام اهل خرابه به شیون و ناله پرداختند.

خبر را به یزید رساندند، دستور داد سر بریده پدرش را برایش ببرند. رأس مطهر سید الشهداء را در میان طبق جای داده، وارد خرابه کردند و مقابل این دختر قرار دادند. سرپوش طبق را کنار زد، سر مطهر سید الشهداء را دید، سر را برداشت و د راغوش کشید.

بر پیشانی و لبهای پدر بوسه زد و آه و ناله اش بلند تر شد، گفت: پدر جان چه کسی صورت شما را به خونت رنگین کرد؟ پدر جان چه کسی رگهای گردنت را بریده؟ پدر جان «مَنْ ذَا الَّذِي أَيْمَنَ عَلَي صَغِيرَتِي» چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پدر جان یتیم به چه کسی پناه ببرد تا بزرگ بشود؟ پدر جان کاش خاک را بالش زیر سرم قرار می دادم، ولی محاسنت را خضاب شده به خونت نمی دیدم.

دختر خردسال حسین (ع) آن قدر شیرین زبانی کرد و با سر پدر ناله نمود تا خاموش شد. همه خیال کردند به خواب رفته. وقتی به سراغ او آمدند، از دنیا رفته بود. شبانه غسله آوردند، او را غسل دادند و در همان خرابه مدفون نمودند.

شرح شمع: صفحه ۳۱۰ - نفس المهموم ۴۵۶ - الدمع الساكه ۱۴۱



گل نازدانه پدر

رقیه ... رقیه نجیب! ای مهتاب شب های الفت حسین! ای مظلوم ترین فریاد خسته! گل نازدانه پدر و انیس رنج های عمه!

رقیه ... رقیه کوچک! ای یادگار تازیانه های نینوا و سیل سیلی کربلا! دست های کوچک هنوز بوی نوازش های پدر را می داد، و نگاه های معصوم و چشمان خسته ات، نور امید را به قلب عمه می تاباند.

رقیه ... رقیه صبور! بمان، که بی تو گلشن خزان دیده اهل بیت، دیگر بوی بهار را استشمام نخواهد کرد، تو نوگل بهشتی و فرشته زمینی، پس بمان که کمر خمیده عمه، مصیبتی دیگر را تاب نخواهد آورد.

زینبا!

دیگر هیچ صدایی، دختر برادرت را از خواب

بیدار نمی کند تا بهانه پدر را بگیرد.

گاهنامه بسیج دانشجویی نسیم بصیرت

سردبیر و صفحه آرا ثمین مسینی

همکاران این شماره پریا اسلامی

امیدوارم که از مطالعه مطالب بهره کافی را برده باشید.

همدم تنهایی بابا

سلام بر تو و عاشورای بزرگی که در چشم های کوچک تو خلاصه شده است.

سلام بر تو که در خنکای لبخند حسین علیه السلام رها بودی و پا به پای آبله، زخم هایش را به جستجو.

سلام بر کوچکی گام هایت؛ به تو و خاطرات در آتش رها مانده ات.

سلام بر تو که آتش، کوتاه تر از دامت نیافت.

تو را خوب تر از شام غریبان، زینب می شناسد و تو بهتر از همه، شام غریبان را.

شام غریبان، تو را خوب می شناسد؛ تو را که آن قدر پدر پدر کردی و «یا عَمَّتِی و یا أُخْتِی آبی! آیین آبی» گفتی تا در روشنای حضور حسین علیه السلام غوطه ور شدی.

سلام بر تو؛ به آن زمان که در هیاهوی غبار و سوار، اشک و مشک و ستیغ و تیغ، حسین علیه السلام را در خلسه و خون و خاکستر رها دیدی.

از اندوه و داغ و دلتنگی، بوی تو به مشام می رسد و هرگاه نام تو را می نویسم، هیچ واژه ای را توان توصیف اندوهت نیست.

از کنار شط تا وادی نخله، از مرشاد تا به حلب و از دید نصرانی تا به عسقلان، تو بودی همدم تنهایی بابا.

سلام به تو ای سنوالبزرگ تاریخ! پس از گذشت قرن ها آیا آبله پاهایت خوب شده است!

(محمد کامرانی اقدم)

متاب ای ماه، متاب!

امشب، غم گین ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا می کند. آسمان! چه دل گیری امشب، گویی غم مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می فشرد. امشب فرشته های سیاه پوش، بال در بال هم، فوج فوج به زمین می آیند و ترانه غم می سرایند. در و دیوار فرابه، از اندوه زینب علیها السلام، بر سر و سفیر می کوبند. امشب چشمه های آسمان، از گریه فونین زینب علیها السلام، فون می بارد و چهره زمین از وسعت اندوه، تاریک است. متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می دانی، امشب کیسوان پریشان رقیه، به فوای کد امین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که زخم های بی شمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب علیها السلام به شراره جدایی نازنینی دیگر، در سوز و گداز است. متاب که امشب فرابه شاه، از داغ سه ساله گل مسین، تیره ترین فرابه دنیا است. متاب ای ماه، متاب!